

چکیده مطالب جلسه 44 درس خارج اصول آیت‌الله اراکی؟ دب؟

سال تحصیلی 99_98

نکته‌ای اشاره کنیم در بحثی که با میرزای نایینی و مرحوم خوئی داشتیم: بیان داشتیم که میرزای نایینی قائل به این عدم مفهوم «انما» است و طبق تفسیری که مرحوم خوئی از سخن ایشان داشتند، فرمودند: «انما» مفهوم ندارد چون مفهوم در جایی است که حکمی بر موضوعی بار شود در حالی معلق به قید است؛ و اگر قید رفت، نقیض حکم برای همان موضوع ثابت می‌شود. در حالی که در «انما» اگر بخواهیم مفهومی بگیریم، مفهومش در موضوع با منطوق یکی نیست و نفی حکم برای موضوع دیگری است مثلاً در مثال «انما زید عالم»، مفهوم می‌شود: «غیرزید لیس بعالم» و «غیر زید» که موضوع مفهوم است، با «زید» که موضوع منطوق است، متحد نیستند.

در جواب بیان داشتیم که ملاک مفهوم وجود یک دلالت التزامی در منطوق است و یکی بودن موضوع در مفهوم و منطوق لازم نیست.

اما یکی از دوستان ایرادی گرفتند: که شما در مفهوم وصف برای اثبات اینکه وصف مفهوم ندارد، بیان داشتید که چون قید در مفهوم وصف، قید موضوع است و قید حکم نیست، با ارتفاع موضوع دیگر موضوع وجود ندارد و در نتیجه مفهوم وجود ندارد. _ اما در اینجا بیان کردید که اتحاد موضوع شرط نیست _ لکن گفتیم در وصف مفهوم وجود ندارد به این دلیل که اگر مفهومی بخواهد گرفته شود، سالبه به انتفای موضوع می‌شود و سالبه به انتفای موضوع جمله مفیدی نیست. آنچه در وصف گفتیم این بود که چون با انتفای قید وصفی، موضوع حکم منتفی می‌شود لذا مفهوم ندارد، و این مفهوم نداشتن به لحاظ این نیست که لازم منطوق حکم مخالفی دارد و این حکم مخالف را ما مفهوم نمی‌دانیم؛ بلکه به لحاظ اینکه لازم منطوق، «لا حکم» است و نه ثبوت حکم. به عبارت دیگر: لازم منطوق در جمله وصفی این است که به این دلیل که موضوع وجود ندارد، حکمی هم نیست. که این را ما مفهوم نمی‌گوییم. و در

چکیده درس خارج اصول فقه 2

هر جمله‌ای اینگونه است که با ارتفاع موضوع، «لاحکم» وجود می‌آید و این همان چیزی است که می‌گوییم شخص الحكم منتفی می‌شود.

اما آنچه در مثل «انما الفقيه زيد» می‌گوییم این است که درست است موضوع در مفهوم و منطوق یکی نیست؛ اما این یکی بودن برای افاده مفهوم لازم نیست و بلکه آنچه برای افاده مفهوم نیاز است وجود یک دلالت التزامی در جمله منطوق است که در اینجا ثابت است و اگر گفته شود «انما الفقيه زيد» از این جمله یک جمله دیگر برمی‌خیزد که «غير زيد ليس بفقيه» که این حکم دیگری است که مخالف حکم اولی است و بر سر موضوعی رفته است و مفید هم هست و از لوازم آن حکمی است که در منطوق آمده بود.

در وصف چون موضوع وجود ندارد، «لاحکم» می‌شود اما اینجا در خود جمله حصریه، به دلالت التزامی حکم دیگری وجود دارد که مخالف حکم منطوق است و این مفاد و کار حصر است که از «انما الفقيه زيد» می‌رساند که «غير زيد ليس بفقيه» و این مفهوم می‌تواند با «عمر فقيه» تعارض کند.

اما در بحث «بل»

گفتیم که «بل» بر دو نوع است: استدراکی و اضرابی.

ابن منظور از قول فراء نقل می‌کند:

«بَلْ تَأْتِي لِمَعْنَيْنِ: تَكُونُ إِضْرَاباً عَنِ الْأَوَّلِ وَ إِيْجَاباً لِلثَّانِي كَقَوْلِكَ عِنْدِي لَهُ دِينَارٌ لَا بَلْ دِينَارَانِ، وَ الْمَعْنَى الْآخَرُ أَنَّهَا تَوْجِبُ مَا قَبْلَهَا وَ تَوْجِبُ مَا بَعْدَهَا وَ هَذَا يُسَمَّى الْإِسْتِدْرَاكَ لِأَنَّهُ أَرَادَهُ فَتَسْبِيْهُ ثُمَّ اسْتَدْرَكَ.»¹

۱. لسان العرب؛ ج 14، ص: 87.

چکیده درس خارج اصول فقه 3

و بیان کردیم «بل» اضرابی مورد بحث ماست، که نفی ماقبل است و اثبات مابعد. *ابن منظور* از قول *ابن جنی* در خصوص بل اضرابی می‌نویسد: «و بل سبیلها أَنْ تَأْتِيَ بعد الجحد كقولك: ما قام أخوك بل أبوك، و ما أكرمت أخاك بل أباك، قال: و إذا قال الرجل للرجل أ لا تقوم؟ فقال له: بلى، أراد بل أقوم، فزادوا الألف على بل ليحسن السكوت عليها، لأنه لو قال بل كان يتوقع كلاماً بعد بل، فزادوا الألف ليزول عن المخاطب هذا التوهم»¹

اینکه گفته می‌شود «بلی» و «الف» به آن اضافه می‌شود، به این علت است که «بل» به تنهایی یصح السکوت نیست و «الف» به نیابت از آن چیزی که بعد از «بل» بوده آمده است؛ مانند آیه کریمه: **أَأَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ**^۲ «بلی» یعنی: «بل انت ربُّ».

نتیجه اینکه اگر «بل» اضرابی بود، به دلیل اینکه اثبات مابعد می‌کند، همراه نفی ماقبل؛ به لحاظ نفی ماقبل افاده حصر می‌کند. مثلاً در مثال «لاتاکل بل اشرب» معنایش این نیست که غیر از شرب کاری نکن، یعنی در مقابل «لاتاکل» حصر است.

پایان

۱. همان؛ ص: 88.

۲. سورة اعراف، 172.